

- ۲..... بحث اول: تسخیر طبیعت و تمتع به طبیعت.....
- ۲..... بحث دوم: تزئین.....
- ۲..... موارد تزئین محرم:.....
- ۲..... ۱. تدلیس.....
- ۲..... ۲. غسل الوجه بالخرقه.....
- ۳..... ۳. وصل شعر به شعر.....
- ۴..... روایات:.....
- ۴..... طائفه اول: روایات مانعه.....
- ۵..... طائفه دوم: روایات مجوزه.....
- ۵..... طائفه سوم: روایات مفصله.....
- ۶..... وجوه جمع روایات:.....
- ۶..... الوجه الاول فی الجمع: جمع تبرعی.....
- ۶..... اشکال جمع اول:.....
- ۶..... وجه دوم جمع: جمع در مقام حکم.....
- ۷..... اشکال جمع دوم:.....
- ۷..... جواب استاد از اشکال دوم:.....

بحث اول: تسخیر طبیعت و تمتع به طبیعت

بحث دوم: تزئین

آراسته کردن خویش و آرایش گری بود. در اینجا گفتیم که آرایش گری و آراستن شخص از لحاظ چهره و لباس و امثال اینها فی حد نفسه امر مباحی است و در مواردی مستحب می شود، در مواردی واجب می شود و در یک مواردی هم محرم یا مکروه می شود. آن موارد محرم و مکروه آن چیزی است که با بحث مکاسب محرمه ارتباط دارد و قرار شد که ما بحث کنیم.

موارد تزئین محرم:

۱. تدلیس

مورد اول از محرمات و مکاسب تزئینات محرمه تزئین تدلیسی بود. در این خصوص ما طبق قواعد بحث کردیم و گفتیم که تدلیس و غش در معاملات و مناکحات و احیاناً موارد دیگری که در بحث غش مطرح خواهیم کرد حرام است. و اما روایات الخاصه الوارد فی الباب، اینها ربطی به بحث تدلیس ندارند. همانطور که ملاحظه کردید حیث این روایات، حیث تدلیس نیست، اگر تدلیس بر اینها عارض شد، یک عنوان دیگری است که باید آن را متوجه شد. و الا این روایات در مقام تدلیس نیست، جز یک وجهی که در مقام جمع بعد می گوئیم.

۲. غسل الوجه بالخرقه

مورد دوم غسل الوجه بالخرقه بود، که انواع و اقسامی داشت، این هم مورد دومی بود که بحثش جلسه قبل تمام شد و یک القاء خصوصیت هم می شد در آن آورد. و یک تصحیح سندی هم ما با انضمام به روایات در اینجا با آنچه که در مورد حمام وارد شده اشاره کردیم. با آن القاء خصوصیتی و تصحیح سندی که داشت به یک کراهت رسیدیم. و نتیجه اش هم کراهه التکسب به این تزئین است. این حاصل مباحث گذشته بود.

۳. وصل شعر به شعر

بحث سوم که در این روایات آمده و البته این روایات ضعیف بود. وصل شعر به شعر بود. این وصل شعر به شعر در قدیم به شکلی مرسوم بود که دختران یا زنانی که مو نداشتند. یا موی کمی داشتند. یا رنگ دیگری می خواستند انجام بدهند. چون این اشکال و تزئینات امروز نبود. به نحوی موی حیوانات را موی انسان و زن دیگر را به موهای خودشان می بافتند. این یک نوع بود که می بافتند. یک نوعش هم غرامل بود که مثل همین کلاه گیسهای امروز است که چیزی آماده می کردند و به شکلی دور سر می پیچیدند. قاعده اش باید اینطور باشد که موهایی را درست می کردند، بعد هم با مثل همین ریسمان و به آن شکل در سر می گذاشتند. اکنون هم کلاه گیس است که چیزی از آن قبیل است با تفاوتهایی که کرده است. این مورد سوم است که از این روایات حکم این قصه را معلوم کنیم که آیا حرام است؟ مکروه است؟ یا نه؟

در مقدمه باید به این نکته توجه داشت که اگر از این روایات چیزی استفاده شود، علی القاعده تنقیح مناط و القاء خصوصیت می شود به انواع کلاه گیس و بافتن و امثال اینها فرقی نمی کند. یعنی این چنین امر عقلایی است. اینجا تعدد کیفیت و ویژگیها نیست. علی القاعده اینطور است که روح آنچه که در این روایات وارد شده است و آن هسته مرکزی مفاد اینها همین است که به نحوی برای زیباتر کردن مو از موی دیگران و موهای دیگر استفاده بشود. آنوقت این شامل انواع چیزهایی می شود که عرض می کنم. هم شامل این می شود که مویی را به موی در ادامه مو ببافند. به یک شکل ظریفی می بافند که معلوم نمی شود. هم به شکل کلاه گیس ها می شود و انواع کلاه گیسهایی که متصور است و حالت طبیعی خودش را پیدا می کند. و هم شامل موهای حیوانات و موهای زنان دیگر و موهای مصنوعی هم می شود آن هم فرقی ندارد. آن هم وصل شعر به شعر است. امروز از همین مواد شیمیایی و همین کارهای تبدیل مواد نفتی از همانها می شود مو هم درست کرد. و گاهی موی حیوانی یا موی انسان نیست موهای مصنوعی است. ظاهراً آن هم مشمول همین است. اینها هیچ وجه جدایی قاعدتاً نباید داشته باشد. بعید نیست که القاء خصوصیت بشود و شامل اینها هم بشود. یعنی در حقیقت روح قصه این است که موی غیر خودش را برای زیبایی به او متصل بکنند. و کاشتن هم بعید نیست که مشمول اینها بشود. وقتی القاء خصوصیت می شود که از موی دیگری بخواهد وصل بکند. آن هم ممکن است شامل بشود. اما این بحثی که اینجا می کنیم فعلاً از حیث آرایش گری از این حیث است. اما بحث عملیه جراحیه ای که با آن مو می کارد و بحث نماز و مس و اینها داستان دیگری دارد که در جای خودش باید بحث بشود. این مقدمه بحث.

روایات:

اما اصل بحث در این مورد سوم این است که روایات که قبلاً آنها را خواندیم و البته هیچ یک از بحثهایی که ما کردیم سند معتبری نداشت. فقط یکی بنابر بعضی مبانی که مرسلات ابن ابی عمیر باشد معتبر بود. این روایات به سه طائفه تقسیم می شود که باید اینها را جمع کرد و دید که وجه جمعش چه چیزی می شود.

طائفه اول: روایات مانعه

روایاتی است که منع می کند به طور مطلق، روایات مانعه است. این روایات مانعه سه روایت در این باب است. روایات مانعه به طور مطلق یکی روایت دوم است که سند آنها را خواندیم این همان مرسله ابن ابی عمیر است که چون عن رجل دارد ما گفتیم اعتبار ندارد، به خاطر وجه فنی که در مرسلات ابن ابی عمیر است. و باز هم عرض می کنیم ما ثقات صفوان و بزندی و ابن ابی عمیر را می پذیریم. اما مرسلات اینها را به خاطر نکته فنی که توضیح دادم نمی پذیریم. به هر حال آن روایت دوم است که فرمود: لا تصل الشعر بالشعر، مو را به مو نباف، وصل نکن. روایت دیگر روایت چهارم است که آن هم از نظر سند اشکال داشت، گر چه بحثی به ذهن من می آمد که سند این را بررسی مجددی بکند. آنجا دارد که عن الامراه مسلمة امشط العرائس.... لیس لها معیشه غیر ذالک و قد دخلها ذیق حضرت فرمود نه این شغلی نیست که اشکالی داشته باشد. و لکن لا تصل الشعر بالشعر. موی دیگری را به موی کسی نبافد. این دو روایت است که به طور مطلق منع کرده است. که این دو روایت مانعه اگر سند داشت ظهورش به طور مطلق این بود که نهی هم دارد. ظهور تحریمی هم ممکن است باشد. که به طور مطلق بافنگی مو و وصل شعر به شعر در مقام آرایش گری و اینها درست نیست. روایت سوم دلالتش از اینها قوی تر است و آن روایت هفتم این باب است که کاملاً روایت ضعیفی بود. یعنی این وجهی برای تصحیح هم ندارد. برای اینکه درسندش چند شخصی بودند که بعضی مجهول هستند و بعضی تضعیف شده اند. متن روایت همان لعن بود که امام صادق از پیامبر نقل کردند که لعن رسول الله صل الله علیه و آله و سلم النامسه و المتمسه و الواشره و المعتشره و والواصله و المستوصله. فرق این با آن دو این است که لعن است و لعن با ظهور در حرمتش خیلی اقوی است. این هم لعن است و ظهور در حرمتش قوی تر است این از یک جهت، جهت دیگر هم والواصله والمستوصله هم کسی که زینت گری می کند روی موی کسیف و هم کسی که تن به این آرایش گری می دهد. آنجا مربوط به آرایش گری بود، اینجا هر سه را می گوید. این سه روایتی بود که در اینجا وارد شده است. این طائفه اول که این طائفه اول در واقع لعنه ای که حرمتش قوی بود. بعد می گوییم که از نظر سندی خیلی ضعیف است. از نظر دلالتی هم می گوییم در روایت دیگر گفته شده است که مقصود از واصله این نیست.

شماره ثبت: ۱۵۳۹

طائفه دوم: روایات مجوزه

احادیثی است که دلالت بر جواز مطلق می کند. و آن همان یک روایت باب سه است. که آن هم باز محمد بن یحیی عن محمد بن حسین عن عبدالرحمن بن ابی هاشم عن سالم بن مکرم عن سعد الاسکاف بود که عبد الرحمن و سعد اسکاف و اینها توثیقی ندارند. آنجا دارد که سئل ابو جعفر عن الغرامل التي تضعها النساء في رؤوسهن يصله بالشعورهن حضرت فرمود: لا بأس المرأة بما تزینت به لزوجها مانعی ندارد. این البته دارد که لا بأس علی المرء بما تزینت به لزوجها موردش این است. ولی فرقی نمی کند. این تزینت لزوجها می خواهد بگوید جزء محرمات نباشد. یعنی جلوی نامحرم و اینها نباشد. و الا اگر لغیر زوجها هم هست، اگر محارمش است، تزینی است که عناوین دیگر ندارد، آن هم همین است فرقی ندارد. این روایت دلالت بر جواز می کند. با این القاء خصوصیتی که عرض کردم و دلالت بر جواز مطلق می کند.

طائفه سوم: روایات مفصله

تفصیل دهنده بین موی انسان و غیر انسان است. این روایات دو تا صدق می کنند. یکی روایت پنجم است که احمد بن محمد عن علی بن حکم عن یحیی بن مهران عن عبدالله بن الحسن قال سألته عن الغرامل که این هم البته یحیی بن مهرانش توثیقی ندارد. علی بن حکمش هم محل بحث است و لذا این هم ضعیف است. قال سألته عن الغرامل قال و ما الغرامل قلت صوف تجعله النساء فی رؤوسهن چیزی از پشم و اینها است که زنها روی سرشان می گذارند، برای زیباتر تر کردن موی خودشان، حضرت فرمود: إذا كان صوفا فلا بأس اگر از صوف است که از غیر انسان است. مانعی ندارد. و إن كان شعرا فلا خير فيه من الواصله والموصولة، در این خیری نیست. این همان واصله و موصوله هست. اینجا می گوید از موی انسان که قاعدتاً موی انسان دیگر است نه خود او، این اشکال دارد. روایت ششم هم مرسله مرحوم صدوق است که بنابر بعضی انظار این مرسله معتبر است. چون مرسله جازمه است. اسنادش اسناد جازم است. تصور ما البته اینطور نیست. روایت ششم اینطور است. محمد بن علی بن الحسین قال علیه السلام حضرت فرمودند: لا بأس بكسب الماشطه ما لم تشارط و قبلت ما تؤتی و لا تصل الشعر المرأة به شعر الإمرأه غیرها این که گفتیم آنجا انصراف دارد به موی زن دیگر اینجا تصریح دارد در روایت آن هم انصراف دارد. شعر زن دیگری را به این زن بافتن اشکال دارد. و اما شعر المؤذ فلا بأس گوسفند و بز و اینها لا بأس بأن توصله بالشعر المرء این مانعی ندارد. ما می گوییم کلاً آنچه که گفته لا بأس این از حیوانی باشد، یا حتی مصنوعی باشد، اینها همه مثل همین است، فرقی نمی کند. چیزی که حضرت در آن عنایت دارد و در روایات شعر مرئه دیگری به مرئه است. بقیه اش لا بأس. اگر هم این القاء خصوصیت هم نشود خودش بحث هم همان است. بنابراین در این

روایات چیزی که منع قرار گرفته است. شعر المرئه الاخری بهذه المرئه. و اما شعر خود این زن از این روایت خارج است و شعر مصنوعی هم از این روایات خارج است، یا ملحق به همانی است که می گوید اشکال ندارد.

وجوه جمع روایات:

الوجه الاول فی الجمع: جمع تبرعی

این است که نحمل الطائفة الاولى على مقام التدليس و طائفة الثانية فی غیر مقام التدليس.

اشکال جمع اول:

این جمع دو اشکال دارد. یکی اینکه شما باید طائفة ثالثه را با هم ببینید. یک طائفة ثالثه ای داریم که اتفاقاً در آن طائفة ثالثه مثلاً روایت اسناد جازم مرحوم صدوق راهی برای تصحیحش هم وجود دارد. یعنی حداقل بنابر بعضی از مبانی معتبر هم است.

اشکال دوم این است که بر فرض اینکه طائفة سوم نداشته باشیم، یا حتی در طائفة سوم هم کسی بگوید الشعر المرئه بالمرئه الاخری فيه بأس آن هم بگوییم حمل بر مقام تدليس می شود. اشکال دوم علی ای حال وارد است و آن این است که این جمع تبرعی است. نام و نشان و اثری از بحث تدليس و مقام ازدواج و اینها نیست، بلکه این جمع تبرعی است. بلکه ظاهر بعضی از این روایات اطلاق است، یعنی اطلاق قوی در اینها هست. که نسبت این مشاطه ها و آرایش گر ها و اینها این نبوده که گاهی یک اتفاق می افتد و کسی می خواهد عروس بشود. غالبش همان آرایش گریهای معمولی است که زنان متزوجه مورد این آرایش قرار می گرفتند. آن فرد خیلی غالب و متعارف آن است. آن را بیرون ببریم وجهی ندارد.

این دو اشکالی است که به این بحث آمده و لذا ما به خاطر همین گفتیم این روایات ربطی به مقام تدليس ندارد.

وجه دوم جمع: جمع در مقام حکم

این است که باز ناظر به طائفة اولی و ثانیه هستند. این جمع دوم، جمع در مقام حکم است، نه در موضوع، جمع اول در مقام موضوع است که تزیین تدلیسی و غیر تدلیسی، طائفة اول تدلیسی است و مجوزه غیر تدلیسی، جمع دوم جمع در حکم است. یکی می گوید لا تصل، یکی می گوید لا بأس و جمع این دو این است که لا تصل را حمل بر کراهت کنیم. و این خیلی امر متعارفی است در فقه الی ما شاء الله مواردی که نهی وارد شده است. و جایی که لا بأس دارد. اول مکاسب ثمن العزرة سحت لا بأس بثمان العزرة همانجا همه می گویند ثمن العزرة سحت اگر

تنها بود ظهورش این بود. ولی لا بأس یک نفی روشنی دارد که اظهریت دارد و حرمت را از او می گیرد. و آن را حمل بر کراهت می کند. این هم حمل نهی است به قرینه لا بأس بر کراهت.

اشکال جمع دوم:

اولین و مهم ترین اشکال آن این است که آن روایات طایفه سوم را ندیده در حالیکه در جمع بندی میان روایات باید همه طوائف را با هم دید. و لذا از حیث اینکه غفلی از این در آن طائفه ثالثه است. از این جهت فیه اشکال و مناقشه، این از یک جهت.

اشکال دومی هم کسی می تواند به این وارد کند و آن این است که بگوید که در آن روایات مانعه، یکی لعن دارد. و چیزی که لعن دارد، ظهورش چنان قوی است، نمی توانیم بگوییم که لا بأس ظهور او را عوض می کند. بلکه اینجا تعارض می کند. اظهر و ظاهر نیست. اینطور نیست که بگوییم ظهور لا بأس اظهر از ظهور لا تصل در حرمت است. برای اینکه لا تصل یکی از این بیانات است. یک بیان دیگر لعن است. و ظهور لعن در حرمت کمتر از ظهور لا بأس در جواز نیست و این دو ظهور لا بأس و لعن اینطور نیست که اظهر و ظاهر باشند. یا لعن اظهر است، یا اینکه اینها تعارض می کنند. نمی شود بگوییم ظهور این را بیش از آن جمع بر کراهت بکنیم. لعن را حمل بر کراهت کردن به این سادگی میسر نیست. لعن در مقام دور بودن از رحمت خدا و اینها است. منتهی متعارف بسیار قوی آن در محرمات است.

جواب استاد از اشکال دوم:

اصولاً آن لعنی که در اینجا آمده، در یک روایت دیگری اصلاً این لعن نیامده، روی واصله و موصوله به معنای آرایش گری و اینها تفصیل شده، این روایت هفتم که دارد لعن رسول الله النامسه و المنتمه و الواشره و المؤتشره و الواصله و المستوصله و الواشله و المؤستوشله این لعن تفصیلش به مویی که بیافند به موی زن این در کلام حضرت نیامده، این تفسیر، تفسیری است که مرحوم صدوق از علی بن غراب نقل می کند که راوی حدیث است. و ظاهراً این تفسیر امام نیست، تفسیر راوی است. و لذا این روایت تفسیرش برای ما اعتبار ندارد، کنار می رود. آنوقت برای ما سؤال می شود که معنای واصله و المستوصله چیست؟ ممکن است در ادبیات عرب یک معنای ظاهری و اولیه داشته باشد. ولی در دو جای دیگر این روایت تفسیر شده است. در روایت سوم تفسیر شده که واصله و مستوصله مربوط به قوادی و وساطت در زنا و اینها است، اصلاً ربطی به بحث تزیین ندارد. پس این روایت لعن با تفسیر آن روایت ساقط می شود. دلیل مفسر هم همیشه حاکم است. هر جا بگوید این اینطور است و در خود آن دلیل یا جای دیگر بیاید بگوید که ویراد من هذا و أعنی من هذا کذا، می گویند این حاکم بر آن است معنا را

عوض می کند. و لذا تفسیر آن دارد که لیس هناك لعن رسول اکرم این نیست که اینها معنا کرده اند. بلکه لعن رسول الله الواصله التي تزمی فی شبابها فلما کبرت قادت النساء و الرجال و فتلك الواصله و الموصوله این یک تفسیر پس آن تفسیر هم بر مفسر مقدم است. اگر مقدم هم نباشد و وجوه دیگری بگوییم که وجوه دقیق تری می شود مطرح کرد. باقی آن این است که تعارض می کند. در روایت پنجم گر چه واصله و موصوله را به شرع نسبت داده، ولی آنجا فرموده که این واصله در شعر انسانی به انسان دیگر است. إن كان شعرا فلا خیر فیہ من الواصله و الموصوله، پس این لعن واصله و موصوله مطلق مسلم درست نیست. یا واصله و موصوله ربطی به بحث ما ندارد. بنابر تفسیری که در روایت سوم آمده یا اگر هم ربط دارد واصله و موصوله فقط در شعر انسان به انسان است. در سایر موارد نمی آید.

جواب دومی هم که قابل مطالعه است. این است که لعن ظهور بسیار قوی در حرمت دارد. اما به گمانم در مواردی در مکروهات هم به کار رفته است. مواردی که مسلم جزء مکروهات است، باز هم لعن به کار رفته است. اگر آن باشد، آنوقت لعن با معنای لغوی که دور بودن از رحمت خدا است. با آن حالت اصطلاحی کمی تفاوت پیدا کرده است. لعن به معنای دور بودن به مکروهات هم می شود. بالاخره مکروهات هم اگر عذاب هم نداشته باشد در آن حضاضت منقسطی است ۳۸/۵۰ که اصل قصه این است که آدم را از مقام قرب و رضوان الهی دور می کند. ممکن است بگوییم لعن حداقل یک معنای عامی هم دارد. و گاهی هم با قرائن می شود گفت که مکروه را هم می شود برای آن معنا کرد. این کمی احتیاج به تتبع دارد. و الا ظهور لعن در حرمت ظهور قوی است.